

اشاره:

آنچه می آید، حاصل گفتگوی یک ساعته ما با «بال اسپراکمن» مترجم رمان «سفر به گرای» ۲۷۰ درجه است. یک روز از مراسم رونمایی این کتاب در حوزه هنری می گذشت که به محل اسکان اسپراکمن (هتل هویزه) رفتیم. همان قدر که او انتظار شنیدن حرفهایی از جنس ما را نداشت، دیدن او برای ما غیر منتظره بود. سوالهای ما، نه از جنس سوالهای رسمی و معمول و نگاه او، نه از نوع نگاههای محتاط رایج بود. چنان که پیش بینی می شد، موضوع بحث، ما را به پرسشهای بنیادین در حوزه معرفت دینی کشاند. بال اسپراکمن، همان طور که خود را لائیک معرفی کرده بود، نشان داد که چه گفتمان ما و ایشان به نقطه قاطعی در ذهنشان نینجامید. اما چند نکته اساسی را روشن ساخت.

نخست اینکه بر خلاف رویه ناصحیح مرسوم در ادبیات داستانی کشورمان که تسه روشنفکرها و روشنفکرهای وطنی کمتر حاضر به نشستن بر سر میز گفتگو می شوند، برخی روشنفکران خارجی، گفتگو را به عنوان اصل بنیادین خود پذیرفته اند. دیگر اینکه اسپراکمن هر که بود، یهودی، کمونیست، لائیک، سکولار و... هیچ گاه به نظر نیامد تلاش می کند تا خود را پشت چهره ای ظاهری پنهان سازد. او هر آنچه بود نمایاند. عقیده اش را به صراحت بیان کرد و تا پایان بر سر حرفهایش ایستاد. و بالاخره اینکه هیچ گاه حرفهای ما - که گهگاه برنده و گزنده می نمود - موجب بی طاقتی اش نشد. بلکه با اعتقاد به نسبی بودن عقاید و برداشتهای انسانی، سخن ما را نیز محترم شمرد و از متفقدینش بر نیاشت.

# جنگی

# فریگی پنگی!

گفتگو

مصاحبه با اسپراکمن مترجم کتاب «سفر به گرای» ۲۷۰ درجه.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پژوهشگاه علوم انسانی



**شاکری: ضمن خوش آمد به شما و آرزوی اینکه خاطره‌ای خوش از این سفر در ذهن شما بماند رزومه‌ای از فعالیت‌هایتان را در زمینه ادبیات داستان بفرمایید.**

من چند کتاب را ترجمه کرده‌ام که یکی از آنها البته داستانی نیست. مثلاً «غریزگی» جلال آل احمد، «یکی بود یکی نبود» جمالزاده که گام اول داستان‌نویسی معاصر ایران محسوب می‌شود و رمانی به نام «سرار گنج دره جنی» از ابراهیم گلستان. بیشتر علاقه‌مند به طنزگویی و طنزنویسی هستم. تز دکترای من درباره عبید زاکانی و آثار او است. مثلاً در رساله دلگشای او، داستانهای طنز پیدا می‌شود. در اخلاق الاشراف و ریش‌نامه هم داستانک‌هایی می‌بینیم. روی اینها بیشتر کار کرده‌ام. از ادبیات کلاسیک، داستان کوتاه طلب آموزش [صادق هدایت] را به انگلیسی ترجمه کرده‌ام. از ادبیات بعد از انقلاب ایران، کتاب مورد بحث [سفر به گرای ۲۷۰ درجه] را ترجمه کرده‌ام. غیر از این، همه مربوط به قبل از انقلاب هستند.

**در ایران، برخی نویسندگان آمریکایی‌ای که آثارشان به فارسی ترجمه شده، به شهرت ادبی رسیده‌اند به طوری که گاه عوام از مردم هم آثار ایشان را می‌خوانند. می‌خواستم بدانم در طرف دیگر این قضیه، مخاطبین در آمریکا از آثار فارسی چقدر استقبال کرده‌اند و چه نسبت از آنها عامه مردم آمریکا هستند؟**

هیچ! عوام [در آمریکا] هیچ کدام علاقه مند به ادبیات فارسی نیستند، البته غیر از مولانا که یک استثناء است. در آمریکا نویسندگان ایرانی یا فارسی‌زبان شناخته شده نیستند.

**خواندن کتابهایی که نویسندگان آنها فارسی‌زبان بوده‌اند می‌تواند دو صورت داشته باشد. نخست به خاطر علاقه به ادبیات فارسی و دیگر، نفس داستان. یعنی داستان خوبی است که عامه مردم علاقه‌مند به خواندن آن بشوند. این اتفاق هم در جریان ادبی آمریکا نیفتاده است؟**

خیر! می‌دانید، مردم آمریکا اهل کتاب نیستند. ما اهل کامپیوتر هستیم و اهل تصویر هستیم. یعنی غیر از دانشجویان زبان و ادبیات و علاقه‌مندان فرهنگی خاورمیانه، کسی دست به این کتاب اصلاً نمی‌زند.

**با توجه به فرمایش شما، امکان اینکه کتاب داستانی‌ای در آمریکا به تیراژ بالایی برسد وجود دارد یا خیر؟**

چرا، وجود دارد. اما کتابهای پلیسی، رمانهای جنایی و هیجان‌انگیزی که از آنها فیلمی تهیه شده. عوام مردم این ادبیات را می‌پسندند نه نوع جدی آن را.

**در کار ترجمه، که مهارتی کاملاً حرفه‌ای است، مترجم به دو شکل می‌تواند با کتاب برخورد کند. اول اینکه خودش آن کتاب را انتخاب بکند، دیگر اینکه از جایی به او پیشنهاد بشود. «سفر به گرای ۲۷۰ درجه» در چه فضایی ترجمه شد؟**

این، مورد دوم است. آقای سلیمانی [محسن سلیمانی] سه عنوان کتاب [را] به من پیشنهاد کرد. من وقتی هر سه کتاب را خواندم، دیدم که کتاب آقای دهقان ممکن است برای دانشجویان آمریکایی جالب باشد.

**از چه نظر گمان کردید این کتاب ممکن است برای دانشجویان شما جالب باشد؟**

اول اینکه داستان جنگ است. کشت و کشتار دارد و تا اندازه‌ای جنبه هالیوودی است. دوم اینکه درباره بچه‌های است که هنوز دبیرستان را تمام نکرده، وارد جنگ می‌شود و در شرایط جنگی بزرگ و بالغ می‌شود. کتاب زیاد جنبه تبلیغاتی ندارد. کلماتی نظیر «دفاع مقدس» و «جنگ میان حق و باطل» در آن به کار برده نمی‌شود. چون مردم آمریکا از تبلیغات متنفر هستند. معذرت می‌خواهم، خیلی رک و پوست‌کنده می‌گویم، دفاع مقدس یعنی چی؟! [می‌خندد]

**تا به حال چند اثر درباره جنگ ایران و عراق مطالعه کرده‌اید؟**  
من تمام «فرهنگ جبهه» را از اول تا به آخر خوانده‌ام. ممکن است تا پنج رمان درباره جنگ خوانده باشم.

**تعبیری که به کار بردید و تعبیر گویایی است که مردم آمریکا به جنگی علاقه دارند که گونه آن هالیوودی باشد. سؤال من این است: به نظر شما تفاوت جنگ ایران عراق و جنگ هالیوودی در چیست؟**

من زیاد تفاوتی میان جنگها نمی‌بینم. نتیجه هر دو کشت و کشتار است. اما در این کتاب چیزی جالب است. صحنه‌های جنگی هم زیبایی دارند، هم زشتی. در این کتاب نوعی زیبایی وجود دارد.

**تلقی کسانی که در جنگ ایران و عراق شرکت کردند - چه فرماندهان و رهبران و چه سربازان - این بوده که الگوی خودشان را از یک پیشینه تاریخی، مذهبی، اعتقادی گرفته‌اند.**

آقای دهقان استثنائاً این حرفها را در رمانش نمی‌زند. او مخالف این حرفهاست.

**لطفاً در این باره توضیح دهید.**

او در این جنگ شرکت کرده و بر اساس دیده‌های خودش داستان را نوشته. جنگ برای او یک پدیده جامعه‌شناختی است تا یک پدیده سیاسی. و این است که برای دانشجویان ما که جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و مردم‌شناسی می‌خوانند جالب است. با توجه به دانشجویان که انسان‌شناسی می‌خوانند، اگر جوهره این جنگ جوهره‌ای ایدئولوژیک باشد، آن وقت چگونه باید درباره این کتاب قضاوت کرد؟ واکنش شخصیتها در این رمان ایدئولوژیک نیست، در صورتی که ماهیت جنگ ایران و عراق ایدئولوژیک بوده است!

درست است که ماهیت ایدئولوژیک داشته، اما غیر از آن، بچه‌هایی عادی در این جنگ شرکت کردند. و این کتاب نشان می‌دهد که همه آنها شیفته شهید، یعنی فرهنگ شهیدپروری نبوده‌اند. قهرمان داستان در آخر کار زنده می‌ماند. و این به من نشان می‌دهد که شهید نشده و عاشق شهادت نبوده. سنگر بعدی‌اش، دانشگاه است. می‌خواهد زندگی‌اش ادامه پیدا کند. این به نظر من جالب است. چون اکثر دانشجویان ما فکر می‌کنند که ایرانیها و مردم خاورمیانه به طور کلی، علاقه دارند که شهید بشوند. خودکشی بکنند ... شما می‌خواهید خودکشی بکنید؟

بله. من می‌خواهم شهید بشوم!

الان؟

بله!

چطوری؟!

بله. من می‌خواهم شهید بشوم. چون شهادت در فرهنگ اسلامی هدف نیست. هدف این است که انسان به تعالی برسد. وسیله است؟

بله!

برای رسیدن به خدا؟!

بله!

می‌دانید مردم آمریکا به خدا اعتقاد ندارند.

اکثر آنها به خدا عقیده‌ای ندارند. پس چه فایده‌ای دارد رسیدن به ناکجاآباد؟ وقتی به چیزی به اسم خدا اعتقاد ندارد برای چه برسد به آن؟

بستگی دارد چه کسی به خدا اعتقاد داشته باشد.

من اعتقاد ندارم!

اگر در فرهنگ ایرانی میلیونها نفر به شهادت اعتقاد دارند، چه‌طور می‌شود که اثری راجع به این فرهنگ نوشته بشود که اعتقادی به شهادت ندارد. پس این جنگی که در این کتاب است جنگ ایران نیست. جنگ جای دیگری است!

این یک استثناست و به ما نشان می‌دهد که همه ایرانیها مثل شما فکر نمی‌کنند. دیگراندیش وجود دارد. این طور نیست؟

نویسنده گاهی مثل «آخر نفسی» کتابهایی را می‌نویسد و می‌خواهند نشان دهند که ایرانیها انسانهایی ظالم هستند و از دیگراندیشی و خشیت دارند و نمی‌خواهند کسی فکر مخالف آنها را ترویج دهد. این خانم از طرف «ولفبات» مشاور وزیر دفاع آمریکا حمایت می‌شود. این آقای «ولفبات» عقیده‌های تریزانه خاورمیانه دارد و کتابهایی که ظالم بودن آدمیهای خاورمیانه را تبلیغ می‌کند را مورد حمایت و استقبال زیادی قرار می‌دهد. زمینه حمله به ایران را با این تبلیغات فراهم می‌کند.

پس حقیقت چیست؟

حقیقت برای مردم بستگی به زاویه دیدشان دارد.

یعنی حقیقت محضی وجود ندارد؟!

چرا. در فیزیک در مثلثات در علوم چرا ...!

در الهیات وجود ندارد؟

به نظر من وجود ندارد. چون الهیات در هر کشور فرق می‌کند. الهیات هندوستان با الهیات ایران تفاوت دارد. الهیات آمریکایی با الهیات ایرانی هم همین طور. پس کسی که الهیات اسلامی را پذیرفته، وجود خدا را پذیرفته، این کتاب مخالف نظر اوست؟!

صد درصد، حق با شماست. این کتاب نیست. این کتاب این مطلب را یادآور می‌شود که دگراندیشی در خاورمیانه وجود دارد.

یعنی همه مردم خاورمیانه یکسان نیستند، مثل بقیه آدمها در سایر نقاط دنیا.

یعنی برخیها به شهادت اعتقاد ندارند؟!

درست است. به شهادت اعتقاد ندارند. به خدا هم اعتقاد ندارند. به علی [ع] اعتقاد ندارند. به شهامت علی چرا، اعتقاد دارند. به وجود تاریخی علی اعتقاد دارند. اما اینکه علی با خدا روابطی دارد اعتقاد ندارند. معذرت می‌خواهم، من به عنوان یک فرد لائیک دارم حرف می‌زنم. چون من بچه بنگه دنیا هستم. [می‌خندد]

من می‌خواهم بگویم این اظهار نظرهایی که شما الان می‌فرمایید در آمریکا وجود دارد. برایش کتابهایی نوشته شده. بسیار هم در آمریکا به موضوعاتی از این دست پرداخته‌اند. چه لزومی دارد ما که شرقی و مسلمان هستیم برای آمریکاییها با دیدگاه خود آمریکاییها کتاب بنویسیم؟

شما می‌گویید ما که شرقی هستیم. تمام مردم ایران که مثل شما فکر نمی‌کنند. بسیاری از دوستان من که در ایران هستند مثل شما فکر نمی‌کنند. من قبل از انقلاب چهار سال دانشگاه اصفهان تدریس می‌کردم. بسیاری از دوستان من الان آن ور، الان، آن زمان، به خدا اعتقاد نداشتند. مسلمان بودند اما مسلمان بدون خدا. مثل سلمان رشدی!

ممکن است مسلمانی بدون اعتقاد به خدا؟! یک چنین آدمی که دیگر مسلمان نیست. اصول اسلام، توحید و یکتاپرستی است.

مسلمان سکولار، مثل یهودیان سکولار، مثل بوداییان سکولار، یعنی به خدا اعتقاد ندارند. اما به مراسم اسلام انس گرفته‌اند. در بیجگی و در فرهنگ اسلام پرورش یافته‌اند.

وقتی به خدا اعتقاد ندارند رفتار آنها ارزش ندارد.

بستگی به خودشان دارد.

اساس تمام تفکرات اسلام اعتقاد به خداست.

معذرت می‌خواهم. من می‌توانم بگویم که کسانی به اسم «سکولار جو» در دنیا وجود دارند که من یکی از آنهایم و حالا مقابل شما ننشسته‌ام.

آقای دهقان چی؟

من نمی‌دانم. ما راجع به دین حرف نزدیم. اما از روی کتاب می‌شود گفت که همه مردم ایران مثل شما دنبال شهادت نیستند؛ و استثنا وجود دارد.

خود شما دارای اعتقاد و عقیده ثابت هستید یا خیر؟

چرا، من اعتقاد دارم که آدم نباید ظالم باشد.

آیا قبول دارید که همین عقیده شما هم بنابر مبانی تان نسبی و سلیقه‌ای است؟!

تا اندازه‌ای چرا!

اینکه نمی‌شود، آدم به حرفی و عملی اعتقاد داشته باشد و به مخالف آن هم اعتقاد داشته باشد! این چه جور اعتقادی است؟ یعنی هم من درست می‌گویم، هم نمی‌گویم!

چون زندگی در این دنیا ... پیچیده است و آدم در این مورد باید زیاد فکر کند تا به نتیجه خودش برسد. نه به نتیجه‌ای که یک عالم یا حاکم آن را به عنوان راه راست تعیین می‌کند. آدم باید خودش

به آن نتیجه برسد. نه به وسیله قرآن یا انجیل. بله با کمک افراد دیگر می‌شود به نتیجه‌ای رسید. اما اینکه انسان می‌تواند عقیده راسخی داشته باشد و می‌تواند از آن دفاع بکند، به نظر من این طور است که آدم باید از عقیده خودش دفاع بکند.

اما بدون وجود خدا و به شکل مستقل از عقایدش دفاع بکند؟ مگر بدون وجود خدا هم شما وجودی را فرض می‌کنید؟ بدون وجود خدا، یعنی انسان هست. انسان بدون وجود خدا معنی دارد؟ بله!

**وجودش را از کجا گرفته؟**

از زمین. از قوانین فیزیکی و شیمیایی!

**عناصر فیزیکی و شیمیایی**

**وجودشان را از کجا گرفته‌اند؟**

از چند عنصر شیمیایی دیگر، مثل فسفر!

**فسفر وجود شیمیایی‌اش را از کجا گرفته؟**

از «بیگ بنگ». از اوایل عالم! **بیگ بنگ از کجا وجود گرفته؟**

خوب این را من نمی‌توانم بگویم.

[می‌خندد] این خارج از من هست!

این وارد زمینه الهیات می‌شود. من می‌گویم نمی‌دانم. از نا کجا آید.

پس به جایی می‌رسیم که شما

می‌گویید من نمی‌دانم. و من

جواب می‌دهم که آن خداست!

شما جواب دارید. من ندارم!

[می‌خندد]

در این کتاب آیا ناصر می‌تواند

مثلاً استغفار مسیحی باشد؛ و

**فضای این داستان آمریکا؟**

نه فکر نمی‌کنم.

**چرا؟**

برای اینکه آدم مؤمنی است. مسلمان است و می‌بینیم که

ایدئولوژی ارتش ایران متأثر از اسلام است (البته شیعه).

شما قبل از این فرمودید در این کتاب بحث ایدئولوژی مطرح

نیست!

به نظر من این جنبه فرهنگی اسلام را در کتاب آورده نه

ایدئولوژی آن را. یعنی که این شخص در خانواده مسلمان شیعه

بزرگ شده و آثار چنین خانواده‌ای در او بروز کرده است. مثلاً تکیه

کلام «یا علی» او.

ممکن است فردی در آمریکا در یک خانواده مسیحی یا مسلمان

بزرگ شود اما سکولار باشد؟

بله.

خب این آدم هم همان است. سکولار است. می‌تواند این جنگ در آمریکا اتفاق افتاده باشد. این همان آدم است. یعنی اگر شما اسم ناصر را عوض بکنید و اسم جنگ ایران و عراق را هم از روی متن بردارید، می‌شود این داستان در آمریکا اتفاق افتاده باشد. زیاد این آدمها با اشخاص مسیحی فرقی ندارند.

در آمریکا جنگیدن به ایدئولوژی مذهبی بستگی ندارد. جنگیدن سیاسی است.

**پس آدمها برای چه می‌جنگند؟ چون دولت از آنها می‌خواهد؟**

برای وطن پرستی. وطن دوستی.

**وقتی من خودم نباشم. وطنم چه اهمیتی می‌تواند داشته باشد؟**

خب، چنین فکری در میان سربازان آمریکایی نیست. آنجا سربازی

کاملاً داوطلبانه است. آدم وارد

ارتش می‌شود برای منافع مختلف.

و این آدم شخصاً یک خدمتی در

ارتش انتخاب می‌کند. اجباری

نیست و جنبه دینی هم ندارد.

ممکن است انگیزه شخصی

**کسی دینی باشد؟**

بله. ممکن است یک مسیحی

برود به عراق و یا مسلمان بجنکد.

اما این اتفاق بسیار نادر است.

یک مترجم مسلمان ایرانی اگر

گمان بکند کتابهایی که ترجمه

می‌کند ممکن است بر خواننده

تأثیر بگذارد و او را نسبت به

اسلام سرد و عقیده او را تضعیف

بکند آن کتابها را ترجمه نمی‌کند؛

اعتقادات اسلامی‌اش باعث این

رفتار می‌شود. مثلاً کتابی مثل

«آیات شیطانی» ترجمه نمی‌شود.

من فکر می‌کنم جای این کتاب

خالی است. آدم باید بخواندش تا به

نتیجه دلخواه برسد.

اگر شما گمان می‌کردید که

این اثر [سفر به گرای ۲۷۰ درجه] در فرهنگ مسیحیت تأثیر

می‌گذارد - البته من این طور فهمیدم که شما این گمان را ندارید

- یعنی افرادی را که در آمریکا هستند علاقه‌مند به فرهنگ و یا

حتی دین اسلام بکنند، آیا این کار را انجام می‌دادید؟

این کتاب درباره جنگ ایران و عراق است. کسی که علاقه‌مند

به فرهنگ ایرانی اسلامی است اصلاً چرا باید این کتاب را انتخاب

بکند برای مطالعه؟ فکر نمی‌کنم این کتاب را انتخاب بکند. مثلاً

برای فهم و درک فرهنگ به سراغ کتابهای علی شریعتی می‌رود،

که همه آنها به انگلیسی ترجمه شده.

اگر کتابی طرفدار فرهنگ شهادت باشد (همان چیزی که شما

نقدش کردید، به این معنی که خودکشی است؛ و چرا انسان



خودکشی کند) و انگیزه شهادت را در مسیحیت تقویت کند شما آن را ترجمه می کنید؟

چرا، ترجمه می کنم!

این که با عقاید شما مغایرت دارد!

کار مترجم رساندن مفاهیم کتاب است نه عقاید شخصی خودش.

یعنی خودش اعتقادی ندارد؟

عقیده شخص که نباید دخالتی در کار ترجمه او داشته باشد.

می شود مترجم چیزی را بر خلاف تفکرش اشاعه بدهد؟

من بارها این کار را کرده ام. کتابی مثل «غریب دگی» را به انگلیسی ترجمه کرده ام. وظیفه من به عنوان مترجم رساندن مفهوم کتاب است.

اعتقاد خودتان مهم نیست؟

هیچ مهم نیست. مثل ماشین کار می کنم.

انسان یا ماشین تفاوت ندارد؟!

می دانید! کار ترجمه خلاقیت است. ماشین نمی تواند این کار را انجام دهد. عقاید انسان یا مترجم نباید دخالتی داشته باشد در کار ترجمه. اگر من صادق هستم، باید همان متنی را که در اصل هست با وفاداری کامل ترجمه بکنم. کتاب «نبرد من» هیتلر را شخصی یهودی ترجمه کرده که معلوم است که با عقاید او مخالف است. چون هیتلر می خواهد که با عقایدش یهودیها را از بین ببرد. اما می بینیم از لحاظ ترجمه این کتاب جزو بهترینهاست.

در مورد گونه ادبی این کتاب، برای ما توضیح دهید. جزو خاطره های خودنوشت است یا رمان؟

رمان است. بیشتر رمان است.

چه طور شما این کتاب را رمان می دانید در حالی که طرح آن خطی است و ساختار رمان را ندارد.

درست است که خطی است. اما داستان دارد.

در خاطره هم قصه وجود دارد!

آیا رمان فقط به ساختارش بستگی دارد؟

یکی از عواملش، بله!

عوامل دیگری هم هست. من این کتاب را به چند نفر نشان دادم. بعضیها در عرض دو ساعت این کتاب را خوانده و تمام کرده اند. چون جالب است. داستان مگر چیست؟ خواننده می خواهد بداند در آخر داستان ناصر چه کار کرده است. به شهادت می رسد یا اتفاق دیگری می افتد.

مثل «در غرب خبری نیست».

بله مثل همین قصه است.

حتی در دیدگاه هم شبیه هم هستند!

درست است. حق یا شماسست. مادر زن من، کتاب را که خوانده بود برایش جالب بود. چون هیچ چیز درباره ایران نمی دانست.

بعد از خواندن این کتاب نظرشان درباره ایران چه بود؟

الان درباره جنگ ایران و عراق چیزهایی فهمیده. اینکه ایران از خودش دفاع کرده و آمریکا در این جنگ دخالت کرده. چون در مقدمه، چیزهایی در این باره نوشته ام.

و آن تفکری که آمریکاییها نسبت به شهادت یا به قول شما خودکشی دارند تا اندازه ای ترمیم شده است؟

بله، یعنی شهادت از زوایای دیگری مطرح می شود. الان خیلی مشکل است در آمریکا اینکه عقاید حزب الهی را بفهمند و درک کنند. درباره حزب الله لبنان این نظر را دارند که آنها مثل هیتلر می خواهند همه یهودیها را از بین ببرند. نمی فهمند که شهادت و عقاید آنها منبع و نظم و ترتیبی دارد؛ تا بتوانند فکرشان را در این مورد عوض بکنند.

چرا فهمیدن این مطلب سخت است؟ در فطرت بشری، آدم برای نجات فرزندش حاضر است حتی خودش را از بین ببرد. چه طور می شود که نتواند برای عقیده اش این کار را بکند؟

این حرفی است که من به آنها می گویم. اما درکش برایشان سخت است.

مگر آنها برای فرزندانشان جانفشانی نمی کنند؟

بله، می کنند. صد درصد! اما نمی توانند خودشان را جای یک حزب الهی که تحت تسلط اسرائیل زندگی می کند و حقوق خودش را از دست داده قرار بدهند.

اگر بتوانند خودشان را جای آنها بگذارند می توانند حتی به مفهومی مثل شهادت هم برسند؟

بله!

حتی آن شهادتی را که گفتید خودکشی است هم می پذیرند؟ نه. شهادت با خودکشی فرق دارد. شهادت یک امر مذهبی است.

یک وظیفه است. خودکشی خشونت است نسبت به خود. این فرق را آمریکاییها تا اندازه ای می توانند بفهمند.

پارسی نژاد: علت اینکه بین کشورهای عربی و خاورمیانه به ادبیات فارسی علاقه مند شده اید چه بود؟

می دانید! من به عنوان گروه تاریخی صلح در افغانستان دو سال خدمت کردم و مجبور شدم فارسی را یاد بگیرم، تا بتوانم مثلثات را به زبان فارسی تدریس کنم. در آنجا مقبره ای را دیدم از شاعر بزرگ زبان فارسی به نام سنایی، که زایرین از جاهای مختلف برای زیارت قبر او می آمدند. از آنها می پرسیدم که چرا به زیارت یک شاعر آمده اند. و آنها جواب می دادند که ما به زیارت او آمده ایم چون او را در خواب می بینیم و برای ما اهمیت زیادی دارد. و برای من از سنایی داستانها و حرفهایی را بازگو می کردند و من دیدم که این شاعر تأثیر بسیار زیادی بر روحیه آنها گذاشته است. من دیدم که شاعران و نویسندگان بزرگ انگلیسی زبان مثل شکسپیر و ... چنین تأثیر بر من و همکلاسه های من گذاشته؛ و علاقه مند شدم که سنایی را به زبان فارسی بخوانم و حافظ را، که بعدها به عبید زاکانی رسیدم.

پارسی نژاد: پس شما این را قبول دارید که فرهنگی که الان در ایران حاکم است از گذشته ما نشئت گرفته و یک سیر تکاملی را طی کرده. ریشه هایش در گذشته است و بسیاری از بچه های ما در جبهه تحت تأثیر همان فرهنگ قرار داشته اند که عرفانی است و در اشعار و آثار سنایی و مولانا بوده است.

بله. آن چیزی است که ما نداریم یعنی عرفان و متافیزیک و



تصوف.

من حتی این را شنیده‌ام که «بینوایان» و «یکتور هوگو» و شخصیت ژان والژان تحت تأثیر شناختی است که از عرفان و ادب ایرانی داشته است. خود شما به شخصه تحت تأثیر عرفان ایرانی قرار گرفته‌اید.

صد درصد.

پس این ریشه‌ها در فرهنگ ما هم هست. اما شما گفتید که کاملاً با آن بیگانه هستید.

نه، من تحت تأثیر آن هستم. اما هنوز که هنوز است من فردی لائیک هستم. و باز هم می‌توانم بعضی از کارهای صوفیها را پیروی بکنم. گاهی اوقات مدیتیشن می‌کنم و در جایی دنج مثل صوفیها راجع به مولانا فکر می‌کنم. سعی می‌کنم برخی از ابیات مثنوی را حفظ بکنم. و گاهی اوقات شعر حافظ را می‌خوانم تا به جایی برسیم. در اینجا من نمی‌توانم بگویم جایی است برای خدا. بیشتر می‌توانم بگویم جایی است برای خارج از خود. من نمی‌خواهم در آن فرهنگ مصرف‌گرایی و ماده‌گرایی که در آمریکا هست شرکت بکنم. و این تأثیری است که سنایی، ناصر خسرو و حافظ روی من گذاشته‌اند.

پارسی نژاد: پس اینکه آمریکا بی‌بها با این فرهنگ ایرانی نمی‌تواند چیزی را درک کند به این قضیه مربوط است که به مباحث عرفان نظری آشنا نیستند و مباحث الهی را نمی‌شناسند.

و اینکه چه جوری با این مباحث آشنا بشوند. نظر من این است: با یاد گرفتن زبان فارسی.

پارسی نژاد: ادبیات آمریکایی، حالت مهاجر پیدا کرده و همیشه در جاهای دیگری مطرح بوده و آن منطقه هم همیشه برای سربازان آمریکایی ناشناس بوده.

... مثل ویتنام، افغانستان، عراق.

پارسی نژاد: من وقتی در کشور خودم هستم ممکن است از جنگ بترسم. اما از محیط و فضا نمی‌ترسم. در صورتی که سربازان آمریکایی دچار این ترس هستند. و همین امر باعث ایجاد توحش در بین سربازان آمریکایی می‌شود و دست به کارهای وحشتناکی می‌زنند.

می‌دانید من چرا به افغانستان رفتم؟ برای اینکه نمی‌خواستم در آن جنگ شرکت کنم. دوره جنگ ویتنام بود.

ملت آمریکا و نویسندگان آن بعد از جنگ ویتنام سرخورده شدند و به سمت داستانهای مینی‌مالیستی رفتند. چون نمی‌خواستند زیاد حرف بزنند و در واقع حرفی هم برای گفتن نداشتند. خوب مسلم است وقتی چنین فضایی بر آن جامعه حاکم است نمی‌توانند فرهنگ ایرانی و فرهنگ و ادبیاتی را که به آن اعتقاد دارند و پایبند هستند و کلمه دفاع مقدس را به کار می‌برند بپذیرند و درک کنند. ما جنگ را نمی‌خواستیم و به ما تحمیل شد. آیا ملت آمریکا فکر می‌کنند که این جنگ از طرف ما هم بوده یا خیر؟ ما هم روحیه جنگ‌طلبی داشتیم؟

در آمریکا این طور تبلیغ می‌شود که ایرانیها آدمهای بی‌فرهنگی هستند. ایران آن قدر در آمریکا بدنام شده که امکان حمله حتی به ایران هم هست. و خیلی از این امکان می‌ترسند. نویسندگانی

مثل «آذر نفیسی» کتابهایی را می‌نویسند و می‌خواهند نشان دهند که ایرانیها انسانهایی ظالم هستند و از دیگراندیشی وحشت دارند و نمی‌خواهند کسی فکر مخالف آنها را ترویج دهد. این خانم از طرف «ولفابت» مشاور وزیر دفاع آمریکا حمایت می‌شود. این آقا [ولفابت] عقیده‌ای درباره خاورمیانه دارد و کتابهایی که ظالم بودن آدمهای خاورمیانه را تبلیغ می‌کند را مورد حمایت و استقبال زیادی قرار می‌دهد. زمینه حمله به ایران را با این تبلیغات فراهم می‌کند. شما در شیوه‌های نقد ادبی یا شیوه هرمنوتیک آشنا هستید. ما می‌توانیم بر اساس این شیوه نقد بگوییم که بر اساس کتاب، آقای دهقان دارای چه تفکراتی هست. در حقیقت با خواندن کتاب چه نویسنده‌ای در ذهن شما تصویر می‌شود؟ و این اثر چه می‌خواهد بگوید؟

واقعا مشکل است. آنچه در عرض بیست دقیقه بخواهم به صورت کلی بگویم این است که به نظر من، دید نویسنده بیشتر معطوف خاطره است تا رمان. و داستان بسیار ساده است و عوام‌پسند. یارها به فروش رفته و تجدید چاپ شده. در گام اول ممکن است یک فرد با خواندن این کتاب تشنه بشود و بخواهد راجع به ایران بیشتر بداند و بخواند. این، یک رمان ساده و سطحی درباره جنگ ایران است. و شاید از میان دانشجویان من کسانی پیدا شوند و می‌شوند که از من می‌پرسند بعد از این کتاب چه چیز دیگری باید درباره ایران بخوانم.

آن قدر سطح انگلیسی صحبت کردن در آمریکا پایین است که شما اگر انگلیسی صحبت کردن آنها را گوش کنید می‌فهمید که چقدر بی‌سواد هستند. شما نه صحبت کردن جورج بوش را گوش کنید؟ به زبان مساجدی آن نمی‌تواند حرف بزند. این همه قدرت دارد، اما سخنگو نیست. اگر الگو جورج بوش باشد از بقیه مردم آمریکا چه توقعی می‌توانید داشته باشید؟

شما چرا این کتاب را با توجه به سطحی بودن آن برای ترجمه انتخاب کردید؟

ما درباره مردم ایران - و دانشجویان ما به طور اخص - فکر نمی‌کنم عقاید بالایی داشته باشیم. باید هدایت بشوند. در ایران مردم به لحاظ سیاسی آگاهی بیشتری دارند. ولی مردم شما آمریکا را از خارج می‌بینند نه از داخل گوید. مردم آمریکا راجع به تاریخ فکر نمی‌کنند. راجع به جنگهای دنیا فکر نمی‌کنند، حرف نمی‌زنند. ما فلسفه نداریم. فلسفه ما مصرف‌گرایی است؛ بیشتر بخوریم، بخوابیم و ... و از زندگی لذت ببریم همین.

آیا رگه‌هایی از دیدگاه سکولاریستی در این اثر دیده می‌شود یا خیر؟

قهرمان کتاب زنده می‌ماند. زندگی در این کتاب مهم است. این مهم‌ترین عقیده سکولاریستی است، که زندگی مهم است. اما با شما موافق است که اگر کشورش در خطر باشد حاضر است جانش

را فدا کند.

یکی از عناصر داستان، حقیقتگرایی است. یعنی تا جایی که می‌توانیم به حقیقت برسیم. در جایی از داستان یکی از سربازان خودی در خون خودش غلت می‌زند و کمک می‌خواهد. راوی می‌گوید من نرفتم کمک کنم. دلیلی هم که می‌آورد این است که «لباسم کثیف می‌شود.» یا در جایی دیگر در آفتابه‌ای اسید می‌ریزند. یعنی یک شوخی تا به این حد خطرناک می‌کنند. به نظر شما در اوج جنگ می‌شود سربازی صرفاً به خاطر کثیف نشدن لباسش از کمک به دوستش ابا کند؟! یا در جایی از شهیدی یاد می‌کند و می‌گوید که او مثل قورباغه در خودش مجاله شده بود!

نوعی از حقیقت وجود دارد که به آن می‌گوییم حقیقت درونی. و این است که برای مردم امریکا جالب است. یعنی صحنه‌هایی که بر روی خواننده تأثیر می‌گذارد.

در شخصیت ناصر نوعی دوگانگی وجود دارد. اگر او آدمی ضد جنگ بود یا حتی ضد نظام، باز می‌شد گفت که چنین جملاتی از او بعید نیست. اما این شخصیت، هویت مشخصی ندارد که بگوییم اگر چنین افکاری را دارد به این دلایل است. یعنی پیش‌بینی رفتار او غیر ممکن است. با فرماندهش مشکل دارد. برای اینکه گردانش را عوض کند مدام در حال لجاجت است و عنادورزی می‌کند.

شما در جنگ شرکت کرده‌اید؟ نه؟ اما آقای دهقان شرکت کرده‌اند.

**شاکری:** نمونه‌های ایشان در جنگ می‌توانند حضور داشته باشند؛ اما شیوع ندارند. او یک استثناست. حقیقت زندگی چیزی است و داستان چیز دیگری است. یعنی باید در زندگی نمونه‌هایی از ناصر به شکل ملموس باشند که بتوانیم ناصر را ببینیم.

بله. از این لحاظ داستان ضعف دارد. چون اصلاً این کتاب سطح بالایی نیست. به عنوان یک مترجم، مهم‌ترین هدف من از ترجمه این کتاب تشویق دانشجویان به خواندن کتابهایی بود که نویسندگان آنها فارسی‌زبان هستند. استانداردهای ما برای مطالعه بسیار پایین است. مردم امریکا اهل تصویر، کامپیوتر، ماشین و تکنولوژی هستند. الان تلویزیون جای همه چیز را گرفته.

تولید علم در امریکا بالاست. چون در تخصص خودشان کتاب می‌خوانند. کتاب را به عنوان هنر و فرهنگ نمی‌خوانند. کتابخوانی برای آنها جزو کارهای تفنی است. برای آنها جدی نیست. اصلاً نقد نمی‌خوانند. آنهایی که استاد هستند نقد می‌خوانند. بقیه مردم به رمان و هنر اعتقادی ندارند؛ چون پول توی آن نیست. آن قدر سطح انگلیسی صحبت کردن در آمریکا پایین است که شما اگر انگلیسی صحبت کردن آنها را گوش کنید می‌فهمید که چقدر بی‌سواد هستند. شما به صحبت کردن جورج بوش گوش کنید؟ به زبان مادری‌اش نمی‌تواند حرف بزند. این همه قدرت دارد، اما سخنگو نیست. اگر الگو جورج بوش باشد از بقیه مردم امریکا چه توقعی می‌توانید داشته باشید؟ خیلی حیف است. انگلستان به نظر من بهتر است. حداقل تونی بلر می‌تواند حرف بزند.

**شاکری:** شما می‌گویید که امریکا بی‌فرهنگ شده، آن هم بر اثر کتاب نخواندن. جالب اینجاست که هالیوود برای مردم دنیا فرهنگ‌سازی می‌کند!

خطر در اینجاست که جوانان اینجا هم کتاب‌نخوان شده‌اند. فرهنگ مصرفی امریکا روی آنها هم اثر گذاشته است. و امریکا در این رقابت برنده می‌شود. هالیوود، از فکر و اندیشه و نوشتن قوی‌تر است.

**پارسی‌نژاد:** شما در رابطه با ترجمه این اثر دچار اشکال نشدید؟

در ترجمه برخی اصطلاحات، با آقای دهقان صحبت کردم و قضیه حل شد. موقع انتخابات در ایران بودم.

**در برخی قسمت‌ها چون فرهنگ ما برای ملت آمریکا ناشناخته بود فکر نمی‌کردید احتیاج به پانوشت دارید؟**

در مقدمه، چیزهایی درباره فرهنگ جبهه آورده‌ام. مردم امریکا حوصله پانوشت خواندن از ندارند؛ و فقط متن را می‌خوانند.

**شاکری:** برخی جاها تأکید دارد روی اسارت روی خون و ... فکر نمی‌کنید اینها تأثیر منفی روی خواننده می‌گذارد؟

وقتی به میان مردم برمی‌گردد و می‌بیند که همه زندگی عادی خودشان را دارند و کسی به این حرفها کاری ندارد. هدف من این نبود که نشان بدهم مردم ایران این چنین هستند. تعدادی مثل آقای دهقان عقیده شخصی‌شان این بوده که جنگ هیچ فایده‌ای نداشته و باید زودتر تمام می‌شده.

**کتاب دیگر ایشان به اسم: «من قاتل پسران هستم» را خوانده‌اید؟ در آن ضد جنگ بسیار قوی تر است.**

بله در آن همین طور است که شما می‌گویید. الان کتاب دیگری به من پیشنهاد شده به اسم «شطرنج با ماشین قیامت» [شطرنج با ماشین قیامت؛ نوشته حبیب احمدزاده] من نصف کتاب را خوانده‌ام. ضد جنگ نیست.

**شاکری:** بله؛ اما درباره عقیده جبر و اختیار در اسلام صحبت می‌کند. از این کتاب، رمان تر است.

ممکن است این کتاب برای امریکاییهای نژادپرست جالب باشد. اینکه ما حتی نمی‌توانیم انتخاب کنیم مهره سفید باشیم یا مهره سیاه.

**بحثی در ادبیات کشور ما هست که دوران قهرمانها و شخصیت‌های سیاه و سفید سر آمده و حالا شخصیتها باید خاکستری باشند. یعنی آدمهای بد بد یا خوب خوب وجود ندارد. در ادبیات امریکا این بحث هست؟**

چرا. در هالیوود شخصیتها سیاه و سفید هستند. اما به نظر من نویسندگان به این نتیجه رسیده‌اند که شخصیتها خاکستری‌اند.

**اگر کسی درباره شخصیت مسیح (ع) بنویسد چه؟ آیا باز هم باید گفت که شخصیت او خاکستری است؟**

بله؛ «کازانتزاکیس» کتابی نوشت به همین مضمون.

با تشکر از حضور و گفتگوی شما.